

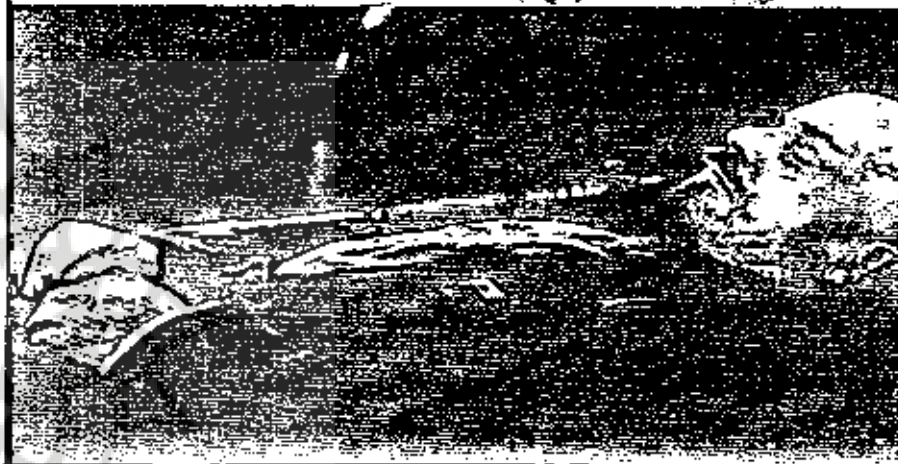
مهرهای سوخته در تاریخ زیننده راههای رفته هم انقلاب اکثریتی از این زینده است نه هر راهی؛ عظیم ترین گشایی که سر راه تاریخ مدرن باز شده میلیون ها علم و علمی راست خود کشید و اما به هر حال مراد که حاصل نشد هیچ، خوارها خرابی هم بر جای ماند.

مهرهای سوخته در تاریخ زیننده اما نین و هیر و در دست نرش بقی، آن انقلاب بعدها چنان میبایست عسقری یافت که هرگز از خاطرها زنده نشد حکومتی که لو ساخت به احدی مجال مخالفت نداد آزادی بیان را یک سره فدای خرد و خیل عطشی از مردم روم را به صرف مهرهای نکرده یا سیاستهای آنرا نکشته از موطن شان راند استالین، ناپ بر حقیقت این سه خیر و تا نهایت پیش برد و مخوفتر من دستگاره پلیسی و تقاضای عقاید را علم کرد، پدیدهای به نام گولاگ را به تاریخ تمدن معرفی و کرد آنچه به فیچگار اتحاد جماهیر در دهه نود فاجعه تا نهمای خردسال انقلاب در برابر جای خالی مجسمه به زیر کشیده لنین به صف شوند و از دست پیر مردهای آمریکایی (همان امپریالیسم) حلقه شکلات صدفه بگیرند نقرت از لنین نقرت از همه ضجایی است که به نام او و در دامه راه او به بار آمده لنینی که در هیچه باید کرده؟ رسم و راه اقتضای فریاد کوری سیریلی، رسیدن به هدف به هر وسیله و تحقیر آزادی بیان و انقلاب را یاد داده بود تا به هر قیمت که شده به هدف دیکتاتوری پروتلتر یاد دست یابد لنینیسم که بعد از او دستور العمل اخلاقی شده به همین روش ها و ایده های نظر داشت که با لنین متحقق شد.

باز گشت به لنین

پس از انحلال آن نظام ختم آن انقلاب و سطره سر ماینداری (بدتر از هر چادر خود بلوک شرق) و شیوع فقر و فلاکت ایده باز گشت به لنین سر زبان کسانی افتاده که به هر دلیل از این وضعیت بیزارند اما ظاهرا محافظه تاریخی ندارند و ایراد از لنینیستها بود که راه را در دست اندامه نداشتند و یا نمونه وطنی اش، هاشاک می گویند در شرایط جاسریر چه از این مبارزه را بهتر از هر جایی شود در جهان سوم برافراشته، بر خوردی کمالاتا غیر دکلیتیک یا تاریخ که کل تحولات نیم قرن را نادیده می گیرد و با دیدی اسطوری مدام فکر بر گشتن به منشا

گشایی و مفهوم



و خاستگاهی است که خاطر خوشش تنها در یاد معین وجود دارد و لا غیر این دیدگاه مهمتر از همه فراموش می کند که کلمبایی لنین در سیاست درست از موقعت شناسی و بلکه فرصت طلبی او نشأت می گرفت و حتی مارکسیسم را بنیاده اقتصادی وضع موجود قرار می کرد نتیجه ناگزیر باز گشت به لنین لاجرم به استفاده از گفتار و طرح مکتبی می انجامد که ربطی به حال حاضر ندارد و بنابراین در خلاه باقی می ماند ناگزیر باید وضع حاضر را به موقلاتی فرو گاهیم که دیگر میبایست از خار بی نماند موقلاتی چون نواح طبقاتی، طبقه کارگر و احتمالاً در نهایت دیکتاتوری پروتلتر یا که احتمالاً اگر هنوز باشند آن قدر تغییر کرده که ربطی به اسلاف سابق ندارند همین است که لنینیست که سوزای باز گشت به لنین را دارند به پناه برهن به زبانی زرگری منجم می کنند زبانی که آنها استفاده می کنند در جهان امروز هیچ دلالت خارجی ای نمی تواند داشته باشد و صرفا جملاتی است که طوطی وار ضبط شده تا وقت و بی وقت پیش شود نهایت استدلال این چپهای تا هنوز استدخوان و فداکار، به ستایشی بلاهت آمیز از شخصیت و ساختن اسطوره های از لنین یا توسل به سکونت او ختم می شوند، همین در زندگی شخصی مردمی خوش قلب و نیکو رفتار بود تو حیوانات را دوست می داشت و اول شوخی و مزاح بود و نسبت به مادر همسر خویش توجه فراوان ابراز می داشت، من شمای کمونیسم روسی و مفهوم آن نیکولای بردیاقف ترجمه عیانتانه رضی ۱۹۸۸

باری باز گشت به لنین دست کم باز سازی سیر قهرایی است که حکومت او پیموده لنین حاکم حتی بخش انعطافی از دست ستوردهای لنین به عنوان نظریه پرداز مبارزه را بر سر کوب کرده لنینی که در «دولت و انقلاب» وجود هر نوع دولتی را خلاف آرمان انقلاب اعلام کرده بود نخستین اقدامی که دولت و قمار به عنوان نماینده تمام جامعه بدان دست می زدند یعنی ضبط ارباب تولید به نام جامعه در عین حال آخرین اقدام مستقل وی به عنوان دولت است «دولت و انقلاب»

تکرار لنین

لین که در برابر باز گشت به لنین ایده «تکرار لنین» را پیش می کشد دقیقا به بخش هایی از آرای او نظر دارد که شخص لنین خواسته یا نخواست از آنها غفلت کرد و مسکوتشان گذاشت لنین به خاطر قرار گرفتن در یک لحظه تاریخی خاص، نماینده تمام امکانات و نیروهای باوقوای شد که حول آرمان برابری گرد آمده بود و او به یاد داد و پاسی چنین به بار آورد فرجام عمل انقلاب در مقام رخدادی که قرار بود آرمان عدالت را بالاخره به بار آورد نیروها و امیدهایی که پس از آن سر کوب شده یا اصلاح مجمل ابراز نداشتند حکم نوعی تروما را دارند.

در روایتی فریاد بیماری که دچار ضایعاتی روحی است راهی ندارد جز آن که مصالح سر کوب شده را در عوض یادآوری شان چون چیزی مربوط به گذشته به عنوان تجربه ای کنونی تکرار کند تکرار لنین به واقع تکرار سوره های سر کوب شده مسکوت مانده و پس رانده تجربه رخدادی است که کامکان ذهن سوز را مثل یک زخم یا تروما آزار می دهد این تکرار به معنای تقلید منی نیست بلکه باز تولید تکلیف است که در سنت سیاسی صلب و فراتر از آن زمان و توسط سوزهای به نام لنین رخ داده تکلیفی که امروزه در شرایطی دیگر و توسط سوزهای امروزی قرار است رخ دهد لاجرم و به حکم نقاشی به این شرایط یا آن رخدادهای فرق اساسی دارد هر روایتی لاکلی تکرار چیزی نیست جز تغییر مداوم و بی نهایت به باور به وجود کلیت یک گشایی است که پیش از این فندان کنونی وجود داشته و سوز هر بار می کشد بخش بیشتری از آن ایدها را از میان مجال را محقق کند.

با این اوصاف تکرار لنین به جای نیش قبر او، اتفاقا به معنای آن است که او برای همیشه مرده و راه حل پیشنهادی اش به رسم و آیین کشیده ولی البته در دل آن بار قنای او تویی می هست که از نیش نجات دادن را در دگر خنده ۱۳۶۲ کبر حقیقت لنین حکم دلی را دارد که مدارک های خویش، آرمان برابری و راهی و تحقق نام آن را بر حمله سر کوب کرده و به مشکلی اقتدار گرایانه که خاصیت هر دلی است به جای جعلی آنها نشست نقرت من از این شاید نقرت از این دلی باشد که آن آرمان ها را به محقق برده تکرار، ظاهر آنها راه احیای آن مدارک هسته و انتقام گرفتن از این دال

تا روشن شود که اتفاقا دوره سه دوم لاکان که مفهوم امر واقعی به عنوان یک ش تکلف در دل واقعیت نمادین مطرح می شود و نشان داده می شود اصلاحی دیگری هم دچار فندان است و در نتیجه خود دیگری بزرگ و خود حوزه نمادین هم به معنای تکرار و یک وجود ندارد، همان چیزی است که اتفاقا خیلی خواندنیست با دیدن تکلیف امر منظمی در هگل و نظری بودن یا شکاف خرده بودن خود امر مطلق و از تهاپی که این امر مطلق و سوز برقرار است.

در مورد توجه لنین که به بعد اقتصادی و سرمایه داری که اشاره کرده دید لنین می گوید امروز باید سرمایه داری را به عنوان امر واقعی نمادین در نظر بگیریم که در واقع سوز در دستر آن به سر می آورد، ولی هیچ دسترس مستقیمی بدان ندارد. اگر این طور باشد پس سوز چگونه می تواند در این امر واقعی که به زعم لاکان دسترس می به آن محال است، دخل و تصرف کند؟ آنچه لنین مطرح می کند این است که این سه مفهوم لاکانی خیالی، نمادین و واقعی را از این حالت دکامتیک بسته جدا کرده و به نوعی بین این ها دکامتیک برقرار می کند و به همین علت ما در نهایت نه سه مفهوم بلکه ۴ مفهوم داریم و هر کدام از این مفاهیم خودشان سه وجه پیدا می کنند یعنی امر واقعی می تواند امر واقعی واقعی باشد امر واقعی نمادین باشد و امر واقعی خیالی بنابراین آن شکاف امر واقعی به یک شکلی در خود حوزه نمادین و در خود لغت های خیالی هر فرد هم حضور دارد و به همین ترتیب خود امر نمادین هم می تواند سه وجه داشته باشد در این زمینه آن گونه که لنین مطرح می کند، سرمایه یک نوع امر واقعی نمادین می شود یعنی حضور امر واقعی در عرصه واقعیت نمادین و واقعیت روزمره ای که ما با آن طرف هستیم در واقع یک نوع شکاف اساسی در نظام نوعی جهانی و با آن چیزی که در این نظام مسکوت باقی می ماند و به نوعی سوز غلبه بر آن به مرزهای نامشغالی فرا افتکند می شود در داخل خود این سیستم هیچ گاه به طرفش نمی روید یعنی به رقم تمایز دعواها بر سر تفاهم و گفتگو و مدارا و تکرار فرهنگی و مهاجرین و گفتگوی تمدن ها و کنتر آمدن با چالش تمدن ها به شکل هانتینگتونی و تمایز مطلق که در این دوره مطرح می شود و به قول خود لنین هم هر شرکت بین المللی یعنی با

تصرف از ساختن یک مجموعه یا کل با آن روبه روی می شوند. لنین همال موقع آن تفسیری که روزی ارائه می داد در تقابل با آن دیدگاه تاریخی تیلور برای خود من یک نوع چندبیتی طشت که به همین جهت کل و جزه بر می گشت و چند سالی متذکره فکری من بود در این میان بود که من باقرت لاکانی لنینی از هگل آشنا شدم و این درست زمانی بود که می خواندم. شمع بین منطق هگلی و مفهوم سوز به شکل خیلی انضمامی که خواه تا خود را چند سوره های رون کافله بود نوعی ارتباط برقرار کنیم و دیدم این ارتباط را لنینی از طریق مکتبی لاکانی اش به بهترین شکل برقرار کرده است. مهم ترین نکته ای که در روایت خود و تفسیر لنین که از او را روشن کرده، همین ارتباط بین امر مطلق و سوز است یعنی دقیقا این که هیچ واقعیتی به سمت واقعیت موجود نیست و واقعیت موجود که به لحاظی به دیدگاه سوز کتب ما و همان دیدگاه محدود و یک بعدی مان بر می گردد، همان واقعیت مطلق است. در واقع ما چیزی جز همان واقعیت نمادین نداریم. امر مطلق به شکل اتنولوژیک همیشه ناقص است بنابراین خود قرابت «شدن» امر مطلق چیزی نیست جز تحول همین دیدگاههای محدود و ناقص سوزها. پس بین آن مفهوم امر مطلق و سوز و حتی واقعیت سوز کتب لاکانی برقرار می شود و شما می بینید شرط این که یک امر مطلق وجود داشته باشد این است که ما این واقعیت محدود سوز کتب را داشته باشیم. به نظر من این مهم ترین دیدگاه نظری لنینیست که در تفسیر است که نظری اتنولوژی منطق هگل خجاست می دهد و البته همین جاست که تفسیر لاکان پیوند می خورد. لاکان ما با این امر در قالب رابطه سوز با دیگری بزرگ مواجه می شود. سوز و بند در نهایت باز همان طور که لنینی توضیح می دهد تفسیر و ارتباط فرهنگی کنیم و تا گنبد لاکان بر امر نمادین و رابطه خود دیگری را به عنوان اوج هگل گرایشی او را در نظر بگیریم و با آن که تفسیری که او و دیگران از هگل می دادند که لاکان هم درست در همان دوران بر سر کلاس های او می رفت یعنی آن نوع هگل انسان گرا شده تاریخی شدایی که او به ده بدست می داد راه مسئله منطق نمادین لاکان وصل کند. سوز و لاکان را فقط در آن دوره بررسی کنیم هر چند که آن هگل هم خیلی رادیکال تر از هگل تیلور است، ما سخاوتمند آن مقاله «لاکان در چه نقطه های هگلی است» بر اضافه کردیم

از هگل در می افتد. تفسیری که بر اساس آن تو و آنتی تو و مستیز ارائه می شود و در واقع یک جور حرکت به سمت ایدها می مطلق است که در آن ترکیب سوز و لنینی روح یا یک سوز به سطح بالاتر را تولید می کند و به این طریق همه چیز را در یک مفهوم مطلق حل می کند و به همین علت هم کلماتی که به سوز هگل رفتند از جمله مارکوزه یا تیلور معنی کرده اند آن قسمت متافیزیکی یا «مطلق گرای» هگل را قوی کنند و فصل های آخر دیدار شناسی را کنتر برزند و بعد هم خود دیدار شناسی را در تقابل با کتاب علم منطق برجسته کنند و به نوعی معنی کنند که یک هگل تاریخی گرا بیرون بکشند به ویژه تفسیری که چارلز تیلور دارد که معنی کرده آن هگل تاریخی گرا را در مقابل این هگل مفهومی و منطقی و مطلق قرار دهد و آن قسمت اتنولوژیک و منطقی فلسفه هگل که در واقع با هم یکی می شوند را حذف کند به عنوان همین متافیزیک مطلق گرا.

دقیقا همین فراتر از طریق آدورنو و مارکوزه و همین تیلور به یک شکلی بروی من فراتر اصلی بوده است. این اتفاقا به نظر من در تقابل قرار می گیرد برای خود من) یا تحلیلی که از تئوری روزن در کتاب هگل خود ارائه می داد که درست برعکس، تا گد را بر بحث های منطقی و مفهومی گذاشته بود و سعی می کرد نشان دهد که هگل فر جریز دفاع از هگل گرای است و نجات مفهوم عقل و پاسخ دادن به پارادوکس های که عقل گرای کهن در افلاطون و ارسطو و هگل گرای بوین در اول و ویتگنشتاین، قائل به حل آن بود. خود است پارادوکس هایی که عموما با همان امر منفی مرتبط هستند و در واقع به نوعی به مفهوم پارادوکس میبانی که از امر کلی به دست می آید بر می گرداند این پارادوکس را شما در نظر به مثل افلاطونی می بینید و در تفسیری که او از مشل می کند که همان رابطه کل با پدیدهای واقعی خاص را شامل می شود در ارسطو یک نوع گریز از پارادوکس های نهفته در مفهوم کلیت را می بینید بر اساس این که وحدت را به عوض این که در کل و جزء چیست وجود کند در قالب وحدت منطقی گفتارهای علمی چیست و چو می کند و بعد این مسئله دو مرتبه در عصر جدید بیرون رفته نه فقط در دوران عقل گرای قرن ۱۷ بلکه از آن مهمتر در دوره جدید در پارادوکس های که راسل و ویتگنشتاین و فرگه و هابانیا کردند در